

تعدد قتل و ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص

اکبر احمدپور^۱

صدیقه گلستان رو^۲

چکیده

قصاص نفس مجازاتی است که با هدف پاسداری از حرمت انسان و صیانت از حقوق وی در برابر کسانی که قصد جان او را داشته و حیاتش را نشانه گرفته‌اند، تشریح شده است؛ به این معنا که قاتل جان خود را در برابر جانی که از دیگران گرفته است به‌عنوان مجازات می‌پردازد. اما گاهی یک نفر اقدام به قتل چندین انسان می‌کند، و با توجه به اینکه تعدد جرم از علل مشدده مجازات است، در چنین شرایطی این پرسش مطرح می‌شود که آیا قصاص به‌تنهایی مجازات عادلانه و کافی برای جانی است یا اینکه جان قاتل در برابر یکی از مقتولان گرفته می‌شود و برای دیگر جان‌باختگان حق دیگری ثابت می‌گردد؟ از آنجا که قصاص و دیه حق اولیای دم است، اگر همگی بر دریافت دیه یا قصاص قاتل اتفاق نظر داشته باشند، همان ثابت می‌شود، اما اگر در این باره اختلافی پدید آید یا یک نفر اقدام به قتل قاتل را نماید، چه باید کرد؟ فقهای امامیه در پاسخ به این پرسش اختلاف نظر دارند؛ مشهور قصاص قاتل را کافی می‌دانند و درمقابل، گروهی نیز حکم به قصاص قاتل در برابر یکی از مقتولان و پرداخت دیه به دیگران داده‌اند. قانون‌گذار جمهوری اسلامی نظر مشهور فقها را پذیرفته است.

در این پژوهش، تعدد قتل از نظر فقهی کنکاش شده، و از بررسی دلایل موافقان و مخالفان و اینکه فقیهان مشهور دلایل استوار و قابل اعتمادی بر سقوط حقوق همه اولیای دم در قتل‌های متعدد با قصاص جانی اقامه نکرده‌اند، چنین نتیجه گرفته شده است که دلایل آنان توان اثبات این نظریه را ندارد و مواد قانونی مجازات اسلامی مربوط به این بحث نیازمند اصلاح و بازنگری است.

واژگان کلیدی: تعدد قتل، دیه، قصاص.

a-ahmadpour@um.ac.ir

۱. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشجوی دکتری رشته فقه و حقوق جزا، دانشگاه آیت‌الله حائری میبد

مقدمه

از آنجا که جرائم علیه اشخاص، به ویژه ارتکاب جرم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، یعنی قتل، سابقه طولانی در جامعه بشری دارد، از دیرباز قانون گذاران همواره در برابر این جرم واکنش نشان داده و به تعیین مجازات‌های سنگین در این باره اقدام نموده‌اند. در دین اسلام نیز مجازات قصاص به عنوان کیفر قتل مشخص شده است که البته در شرایط خاص می‌تواند به دیه تبدیل شود یا در صورت گذشت اولیای دم، بدون دریافت دیه، قاتل آزاد گردد.

از آنجا که هر قتل سببی مستقل برای قصاص است، یکی از مسائلی که درباره ارتکاب جرم قتل مطرح شده، تعدد قتل است؛ یعنی زمانی که یک شخص مرتکب قتل چند انسان شود، در چنین شرایطی این پرسش به میان می‌آید که وقتی قاتل واحد است و مقتولان متعدد هستند، آیا اسباب تداخل می‌کنند و تنها یک بار قصاص برای قاتل اجرا می‌شود و یا تداخل نمی‌کنند و حق مقتولان و اولیای دم آنها باید به گونه‌ای دیگر استیفا گردد؟

درباره تعدد قتل، فقهای امامیه اتفاق نظر دارند که اگر اولیای مقتولان خواهان دیه باشند، با رضایت قاتل حکم به دیه داده می‌شود. اگر همگی قاتل را عفو کنند، که قاتل بخشیده می‌شود و اگر همگی بر قصاص قاتل هم‌داستان شوند، به همان اکتفا می‌شود. اما اگر شماری خواهان قصاص و برخی خواهان دیه بودند، یا اینکه یکی از آنان اقدام به کشتن قاتل نمود، چه حکمی باید صادر شود؟ در پاسخ به این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی از سوی فقها مطرح شده است که با چشم‌پوشی از اختلافات جزئی می‌توان دو نظریه کلی را از آن استنباط نمود:

۱. گروهی از فقها فقط به قصاص جانی حکم داده، چیز دیگری را بر او لازم نمی‌دانند.
۲. شماری نیز معتقدند در چنین شرایطی جان قاتل در برابر یکی از مقتولان است و گرفتن دیه از قاتل برای دیگران جایز است.

از دیدگاه حقوقی نیز در این مسئله تعدد مادی یا واقعی جرم رخ داده است؛ یعنی چند

جرم واقع شده و متهم برای اتهامات متعدد پیشین خود به محکومیت کیفری قطعی نرسیده است (اردبیلی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۷۵) که از عوامل مشدده مجازات است. درباره تعدد قتل، قانون مجازات پیشین ساکت بود، اما با پذیرفتن نظر مشهور فقها در ماده ۳۸۳ قانون مجازات ۱۳۹۲ چنین مقرر داشته است: «اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند، اولیای دم هر یک از مقتولان می‌توانند به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیای دم مقتولان دیگر و بدون پرداخت سهمی از دیه به آنان اقدام به قصاص کنند» و در ماده ۳۸۴ نیز بیان می‌دارد: «اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیای دم همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون اینکه دیه‌ای بپردازد، قصاص می‌شود. اگر اولیای دم برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیای دم مقتول یا مقتولان دیگر، خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاص‌شان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می‌شود و بدون موافقت قاتل، حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند».

در این پژوهش با توجه به اینکه برخلاف حکم تعدد جرائم تعزیری که قانون‌گذار در ماده ۱۳۱ ق.م.ا. اجرای مجازات اشد را تأیید کرده، درباره تعدد در حدود و قصاص، ماده ۱۳۳ ق.م.ا. چنین مقرر نموده است: «در تعدد جرائم موجب حد و قصاص، مجازات جمع می‌شود...» که نشان می‌دهد قانون‌گذار در مسائل مربوط به حدود و قصاص و دیات تابع نظر شارع است و نگارندگان از منظر فقها و مستندات ایشان به بررسی این موضوع پرداخته‌اند و به دنبال اثبات این مطلب هستند که قاتل در برابر یکی از قربانیان، قصاص، و برای دیگر قربانیان، دیه از مالش پرداخت می‌شود و در صورت نداشتن مال، یا دسترسی نداشتن به مال وی، دیه از بیت‌المال پرداخته می‌شود. از آنجا که در تعیین تکلیف قاتل، اولیای دم نقش اصلی را برعهده دارند، مسئله با توجه به نظر ایشان بررسی می‌شود.

۱. اختلاف اولیای دم در برخورد با جانی

در فرض تعدد قتل عمدی اگر برخی اولیای دم خواهان قصاص و گروهی خواهان دیه باشند، آیا جانی باید به خواسته هر دو تن دهد؛ به این معنا که هم خود را آماده قصاص سازد

و هم دیه پردازد؟ یا اینکه وظیفه او فقط تن دادن به قصاص است؟ در صورتی که یکی از صاحبان خون به هر دلیل اقدام به کشتن جانی نماید، صرف نظر از اولویت داشتن وی در اعمال قصاص یا یکسان بودنش با دیگران، آیا برای دیگر اولیای دم که نتوانسته‌اند جانی را قصاص کنند، می‌توان از مال جانی دیه گرفت؟ یا به دلیل آنکه جانی قصاص شده و موضوع از میان رفته است، آنان از دیه محروم هستند و نمی‌توانند در این باب ادعایی داشته باشند؟ در پاسخ به این پرسش دو نظریه مطرح شده است:

مشهور فقها بسندگی به قصاص را برگزیده‌اند و اینکه اولیای دم در قتل‌های متعدد فقط می‌توانند به قصاص بیندیشند، بدون آنکه برای آن بدل و جایگزینی وجود داشته باشد و در صورت استفاده هر کدام از آنان از قصاص، حقوق دیگر اولیای دم ساقط شده، هیچ‌گونه دیه‌ای برای آنان نمی‌توان منظور داشت (شیخ طوسی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۸۲؛ شیخ طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۶۱؛ راوندی به نقل از ابن زهره، ۱۴۱۰، ج ۲۴، ص ۲۴۵). در میان فقهای عامه، ابوحنیفه و مالک نیز از این دیدگاه جانبداری کرده‌اند (جزیری، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۶۳-۲۶۲؛ زهیلی، ۱۴۲۵، ج ۷، ص ۵۶۳۷). در برابر، شماری نیز افزون بر قصاص، پرداخت دیه را نیز به عنوان بدل از قصاص، برای کسانی که امکان استفاده از قصاص را نیافته و یا از همان روز نخست خواهان دیه بوده‌اند، لازم شمرده‌اند؛ از جمله آنان می‌توان به ابن‌جنید و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۴۴۳) اشاره داشت. از اهل سنت نیز شافعی و تا حدودی احمد بن حنبل به این دیدگاه گرایش یافته‌اند (جزیری، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۶۳-۲۶۲؛ زهیلی، ۱۴۲۵، ج ۷، ص ۵۶۳۷). اکنون لازم است مستندات هر دو گروه بررسی و نظریه پذیرفته شده نشان داده شود.

۱.۱. نظریه بسندگی به قصاص

فقهایی که در تعدد قتل فقط به قصاص جانی اکتفا نموده‌اند، برای اثبات نظر خود به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

۱.۱.۱. اجماع

یکی از دلایلی که مشهور در نظریه بسندگی به قصاص در قتل‌های متعدد به آن استناد

می کنند، اجماع است. مدعی آنان این است که همه فقهای شیعی به جز اندکی از آنان از این نظریه جانبداری نموده اند. آشکار است که مخالفت تنی چند از فقیهان شناخته شده، زبانی به اجماع نمی رساند و آن را ناکارآمد نمی سازد. این اجماع ادعایی در آثار شیخ طوسی قابل ردیابی است. (خلاف، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ شیخ طوسی، بی تا، ج ۷، ج ۵۲). افزون بر آن، در جواهر هم آمده است: «مخالفی را در این باب نیافته ام» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۱۱۸). دیگران هم کم و بیش به وجود اجماع در این باب اشاره کرده اند (سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۲۹۸).

از دو سو این اجماع نقد شده است: نخست آنکه شکل گیری اجماع با اما و اگرهای زیادی روبرو است، زیرا جمع قابل توجهی از فقیهان با آن به مخالفت برخاسته اند. افزون بر فقیهانی که پیش تر نام آنان گذشت، چهره هایی چون فخرالمحققین (ایضاح الفوائد، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۵۷۳، فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۲۱) هم از نظریه ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص جانبداری نموده و محقق هم در شرایع از موضع گیری در این باب خودداری ورزیده است (محقق حلی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۴۷۳). در این صورت آیا می توان نسبت به شکل گیری و سامان یابی این اجماع خوشبین بود؟ دیگر اینکه بر فرض تأیید این اجماع، از آنجا که روایات و نصوص بسیاری در این موضوع وجود دارد که ممکن است مستند پدیدآورندگان این اجماع قرار گرفته باشد، در این صورت نمی توان به اجماع یادشده به مثابه دلیل مستقلی نگریست، و تبعدی بودن را از آن انتظار داشت؛ از این رو، ناگزیر می بایست این اجماع را کنار گذاشت و از آن صرف نظر نمود.

۲.۱.۱. اصل برائت

مستند دیگر فقهای مشهور در تأیید بسندگی به قصاص، بدون التزام به دیه، تکیه بر اصل است؛ به این معنا که پس از انجام قصاص، تردید حاصل می شود که آیا با انجام قصاص، همه وظایف و تکالیفی که متوجه جانی بوده، صورت یافته یا به جز قصاص، دیه نیز برعهده اوست که باید در اختیار دیگر صاحبان خون قرار گیرد؟ اصل، عدم تعهد وی به پرداخت دیه است (طباطبایی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۱۴۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۷۶؛

فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۱۶۱؛ سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۲۹۸). این حقیقت در جای خود به اثبات رسیده که تکیه بر اصل در جایی سودمند است که موضوع دارای مستندات شرعی نباشد، اما با بودن نصوص شرعی از قرآن و سنت در تأیید دیه افزون بر قصاص، و نیز وجود قواعد دینی مورد استناد امامان (ع) در این باب، چنان که در ادامه خواهد آمد، موضوع اصل و برائت ذمه وی از تعهدات مالی برداشته شده، جایی برای آن باقی نمی ماند.

۳.۱.۱. از میان رفتن موضوع، بدون پیش‌بینی جایگزین

از آنجا که در قتل عمد قصاص واجب است؛ به دلیل فراوانی روایات در این خصوص (حراعلی، بی تا، ج ۱۹، ص ۲۵ و ۱۴۴؛ کلینی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۲۷۸-۲۰۰) و برخورداری از اتقان و استحکام، و همسویی آن با ظاهر قرآن که از قصاص جانبداری نموده است، همچون آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (بقره/ ۱۷۸)، «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده/ ۴۵) و «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره/ ۱۹۴) و نیز بهره‌مندی از پشتوانه اجماع و شهرت (شیخ طوسی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۳۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۲۲۴) در کنار همراهی آن با عقل (سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۲۷۰)، زمانی که یکی از صاحبان خون جانی را قصاص کرد، دیگر جایی برای اعمال قصاص دیگران باقی نمی ماند؛ زیرا قصاص آنان در فرض حیات و زنده بودن مجرم که موضوع قصاص است معنی می‌یابد که اینک از میان رفته است. ازسویی با از بین رفتن قصاص، دیه نیز جایگزین آن نمی‌شود؛ زیرا پس از آنکه یک حکم شرعی از میان رفت، اثبات و جایگزین شدن حکم جدید، نیازمند دلایل روشن و شناخته شده است که در اینجا فاقد آنیم. افزون بر آن، اثبات دیه نیازمند رضایت هر دو طرف، از جمله جانی است؛ زیرا بدون موافقت وی نمی‌توان دیه را بر او تحمیل کرد (حراعلی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۷؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۲۸۲).

این استدلال نیز نمی‌تواند در تأیید قصاص و نفی دیه کارآمدی داشته باشد؛ زیرا درست است که ظهور آیات و روایات و حتی صراحت برخی از آنها در خصوص قتل عمد، قصاص است بدون دیه، اما این ظهور در جایی شایسته همراهی است که قصاص امکان‌پذیر باشد.

بدیهی است در صورتی که به هر دلیل توسل به قصاص ناممکن تلقی شود، ناگزیر باید راه‌های دیگری را برای تأمین حقوق اولیای دم جستجو کرد که گرفتن دیه از مال جانی، یکی از آن راه‌هاست (خوئی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۱۵۳). از همین رو در منابع دینی آنجا که قصاص ناممکن است، همچون مرگ قاتل یا فرار و عدم امکان دستیابی به وی، و یا حتی ناشناخته بودن بزه‌کار، و مواردی از این دست، به جای قصاص، دیه منظور شده است که می‌بایست به صاحبان خون پرداخت گردد (حرعاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۱۲ و ۳۰۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۷۰). فقها نیز بر اساس همین روایات فتوا داده و حتی شماری چون ابن زهره همه فقها را متفق دانسته و وجود هر گونه مخالفی را در این باب انکار کرده اند (شیخ طوسی، بی تا، ص ۷۵۳ و ۷۳۶؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۴۵۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۴۸؛ راوندی به نقل از ابن زهره، ۱۴۱۰، ج ۲۴، ص ۲۴۵)

به علاوه، وقتی گفته می‌شود در نصوص دینی نسبت به قتل عمد تنها قصاص تشریح شده است و نه دیه، جای این پرسش هست که آیا قصاص جانی به تنهایی معادل یکی از قتل‌های وی فرض و تشریح شده است یا همه قتل‌ها؟ بعید است که بتوان دومی را از آیات و روایات استنباط نمود (خوانساری، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۲۲۲)؛ چرا که در این صورت هیچ تناسب و موازنه‌ای میان جرم و مجازات که هویت اصلی مجازات اسلامی را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان یافت. همچنین پاسخ این سخن که دیه نیازمند موافقت جانی است، و با انجام قصاص از سوی یکی از اولیای دم، موضوع موافقت جانی نیز خودبه‌خود از بین می‌رود، این است که اثبات دیه، زمانی در گرو رضایت و تأیید جانی است که جلب نظر وی امکان‌پذیر باشد، اما در صورت ناممکن بودن آن مثل فرض فرار یا مرگ جانی یا موارد همانند دیگر، بدیهی است که در این موارد بدون آنکه تأمین رضایت جانی لازم باشد، دیه ثابت می‌شود، زیرا با مرگ جانی موضوع قصاص از بین رفته است.

۴.۱.۱. ممنوعیت مجازات مجرم بیش از جان وی

دلیل دیگری که مورد استناد مشهور در خصوص بسندگی به قصاص و نفی دیه قرار گرفته، قاعده‌ای است که می‌گوید: نمی‌توان نسبت به مجرم مجازاتی بیش از جان وی

در نظر گرفت. امامان (ع) هم به این قاعده استناد کرده و به آن استشهاد نموده‌اند که عمده آن مربوط به قصاص زن در برابر مرد است؛ از جمله در نقلی که عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) آورده، آن حضرت در مورد زنی که شوهر خود را به عمد کشته است، فرمود: «ان شاء اهله ان يقتلوه قتلوها و لیس یجنى أحدٌ اکثر من جنایته علی نفسه» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۲۹۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۵۹ و ۶۳). اگر خانواده مقتول تصمیم به قصاص وی بگیرند، می‌توانند او را بکشند؛ چراکه هیچ مجرمی را بیش از آنچه بر جان او داشته است نمی‌توان مجازات کرد. این قاعده در نقل دیگری نیز با اندک تفاوتی آمده است (حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۶۱؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۸۱). مدعا در این استدلال آن است که استناد به این قاعده، هرچند در مورد زنانی به کار رفته است که قاتل مردان‌اند، و اینکه در قصاص این زنان می‌بایست تنها به کشتن آنها بسنده نمود، بدون آنکه دریافت فاضل دیه مرد را از آنان انتظار داشت، اما این پیام را نیز به همراه دارد که نسبت به همه جانیانی که قتل‌های متعدد در پرونده خویش دارند، باید تنها به قصاص آنان اندیشید و آن را عملی ساخت و گرفتن دیه افزون بر قصاص، وجاهت چندانی نخواهد داشت؛ چراکه با این قاعده، از آن نظر که زائد بر جان مجرم است، در تناقض و رویارویی است.

این استدلال نیز مخدوش و ناکارآمد است؛ نخست از آن نظر که این قاعده درباره زنانی به کار رفته است که نسبت به مردان مرتکب جنایت می‌شوند. دوم اینکه این در جایی است که جانی و مجنی‌علیه هر دو واحدند؛ نه مثل موضوع مورد مناقشه فعلی که جانی یکی است و قربانیانش متعدّدند. از این رو، ممکن است این قاعده را از نظر این دو ویژگی و ویژگی‌های احتمالی دیگر به همان مورد زنان و مردان محدود دانست، و تسری آن را به حوزه‌های دیگر ناروا و غیرخردمندانه به‌شمار آورد.

به‌علاوه، این قاعده مبتلا به معارض است که مهم‌ترین آن روایت ابی مریم از امام باقر (ع) می‌باشد که آن حضرت درباره زنی که مردی را کشته است، فرمود: «تقتل و یؤدی ولیها بقیه المال» و در نقل دیگری: «بقیه الدیه» (حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۶۲) آن زن کشته می‌شود و خانواده وی بقیه مال و یا دیه را خواهند پرداخت. نتیجه آنکه برابر این روایت،



افزون بر قصاص، تفاوت دیه نیز باید به خانواده مرد پرداخت شود. هرچند بسیاری از فقها، با هدف حل این تعارض، این روایت را شاذ، مخالف اصول، برآمده از تقیه، معارض با قرآن و... دانسته و دست به توجیهاات بسیاری در این باب زده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۲۱۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۱۶؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۸۴؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۵۷). اما به لحاظ ثقه بودن راوی و درستی حدیث، کنار گذاشتن این حدیث و پذیرش توجیهاات یادشده چندان آسان به نظر نمی‌رسد و قاعده یادشده را با شکنندگی روبرو می‌سازد (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۰۰)

افزون بر آن، خود فقیهان نیز این قاعده را در مواردی نقض کرده‌اند؛ از جمله آنجا که جانی دست یک نفر را قطع و دیگری را نیز کشته است. در این صورت اگر ولی مقتول اقدام به قصاص جانی کند، گفته‌اند: از مال جانی باید دیه دست قطع شده به صاحب آن پرداخت شود (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ص ۱۶۳؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۳۲۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۲۶). درحالی که این فتوا برخلاف قاعده یادشده است؛ چراکه بر اساس این قاعده نباید بر جانی بیش از جان وی چیزی را تحمیل کرد. گذشته از آن، این قاعده با قاعده فراگیرتر و ریشه‌دارتری چون «ممنوعیت بطلان و هدر رفتن خون مسلمان» نیز در تعارض است؛ زیرا آنجا که قاتل تنها در برابر یکی از قربانیانش قصاص شود، ولی نسبت به قتل‌های دیگرش هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی نداشته باشد و صاحبان آن خون‌ها از قصاص و دیه هر دو محروم باشند، مستلزم بطلان و از بین رفتن خون مسلمان خواهد بود که این، نقض قاعده یادشده و نادیده گرفتن آن است؛ درحالی که این قاعده همواره مورد استناد رسول خدا (ص) و امامان (ع) بوده است و در حوزه‌های مختلف بر آن تأکید داشته‌اند (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۵۸۱؛ ابوحنیفه، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۲۹). آشکار است که در تعارض این دو قاعده، اولویت و تقدم با قاعده «عدم بطلان و هدر رفتن خون مسلمان» است؛ زیرا حجم وسیع استشهاد به این قاعده در منابع دینی (شیخ طوسی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۸۴؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۲۰؛ اردبیلی، ۱۴۱۱، ج ۱۴، ص ۲۳۵) و در سطوح مختلف از جمله در موارد ناشناخته بودن قاتل (حر عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۱۱-۱۱۲-۱۰۹)، جنون قاتل یا مقتول (همان، ۵۲ و ۵۳)، فرار قاتل و عدم دستیابی به وی (همان، ص ۳۰۳؛

کلینی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۳۶۵)، چرایی تشریح قسامه (حر عاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۱۵) و مواردی از این دست و نیز حساسیت ویژه‌ای که در آثار مکتوب دینی نسبت به دماء مسلمین نشان داده شده (همان، ص ۱۱۸-۱۱۷) و همچنین آبی از تخصیص بودن اطلاق این قاعده (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۶۷)، به صورت طبیعی، جانب این قاعده را سنگین تر ساخته و باعث برتری آن شده است. برخی گفته‌اند: هرچند بین این دو قاعده ضدیت وجود دارد، اما می‌توان میان آن دو سازگاری ایجاد کرد؛ به این معنا که دیه را برای برخی از صاحبان خون که از قصاص باز مانده و یا خواهان آن نبوده‌اند پذیرفت، اما نه در مال جانی، بلکه در بیت‌المال؛ در این صورت به هر دو قاعده عمل شده و تضاد آن دو برداشته شده است (همان، ص ۲۲۲؛ نجفی، ۱۹۸۳، ج ۴۲، ص ۳۲۹). ولی این سخن مردود و نپذیرفتنی است؛ زیرا هنگامی که جانی جنایت را عمداً انجام دهد و امکانات مالی نیز داشته باشد، در این صورت چرا باید دیه از بیت‌المال پرداخت شود و نه از مال جانی؟ (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۲۲)؛ درحالی که هیچ استدلال منطقی و توجیه عقلانی برای این سخن نمی‌توان یافت، ضمن آنکه در برخی روایات اصرار بر پرداخت دیه از سوی خود جانی و خویشاوندانش صورت یافته است (حر عاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۰۳) که با توجیه یادشده در تضاد است. البته درجایی که جانی و خویشاوندانش دارای مال نبوده، یا امکان دسترسی به اموال آنان وجود نداشته باشد، پرداخت دیه از بیت‌المال پذیرفتنی است، آن‌هم برای عدم بطلان خون مسلمان. نتیجه آنکه دلایلی که مشهور در تأیید قصاص و انکار دیه آورده‌اند، نمی‌تواند در اثبات مدعای آنان اثرگذار باشد و صدرنشینی نظریهٔ بسندگی به قصاص را در منازعهٔ پیش گفته مسلم سازد.

۲.۱. نظریهٔ ضرورت پرداخت دیه، افزون بر قصاص در قتل‌های متعدد

در برابر نظریهٔ بسندگی به قصاص، شماری از فقیهان از دیدگاه «ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص» حمایت کرده‌اند. دلایلی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱.۲.۱. کتاب

برای اثبات این نظریه از دو آیه از قرآن می‌توان بهره گرفت:

الف) « وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا » (اسراء/ ۳۳): و آن کس که مظلوم کشته شد، ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل قرار دادیم.

بدیهی است تسلطی که در این آیه برای ولی دم تشریح شده، اعم از قصاص و دیه است؛ زیرا منحصر ساختن آن در قصاص و برکنار داشتن مقوله دیه از قلمرو آیه باعث محدودیت ولی دم شده، دامنه اختیارات و حقوق او را کاهش خواهد داد که این برداشت با عمومیت سلطنت و گستره آن در تناقض است (اردبیلی، ۱۴۱۲، ص ۸۴۶؛ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۴۸؛ شیخ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۵۷؛ راوندی، ۱۴۱۰، ج ۲۴، ص ۲۲۰). این نگاه عام به «سلطنت» از منظر فقیهان نیز قابل تأیید و پذیرفتنی است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۴۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۲۸۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۲۶۱؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۲، ص ۲۲۵). هرچند فقها به این آیه در فرض مرگ قاتل استدلال جسته و وجود دیه افزون بر قصاص را اثبات کرده‌اند، اما روشن است که در موضوع قتل‌های متعدد نیز که قاتل از سوی یکی از اولیای دم، بدون هماهنگی با دیگر صاحبان خون کشته شده است، قابل استدلال و استشهاد می‌باشد.

ب) «فَمَنْ اغْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (بقره/ ۱۹۴): پس هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید.

این آیه نیز بیانگر مماثلت و همانندی در برخورد با مجرم، و تأیید مجازات وی در همان قواره و اندازه جرم صورت یافته است. بدیهی است نسبت به کسی که قتل‌های متعدد انجام داده است، در صورتی که تنها به قصاص وی بسنده شود، بدون آنکه در برابر قتل‌های دیگر وی چیزی منظور گردد، برابری و مماثلت که شعار این آیه است، صورت نیافته و تناسب و همسانی میان جرم و مجازات رعایت نشده است؛ زیرا چگونه می‌توان قصاص مجرم را که یک نفر است با قتل‌های متعدد وی برابر و همسطح به‌شمار آورد؟ بر همین اساس، سید مرتضی می‌نویسد: هرگاه یک نفر جماعتی را بکشد، هیچ‌گاه خون یک نفر با خون جماعت

برابر نخواهد بود، در این صورت قاعده ایجاب می‌کند که وی در برابر یکی از آنان کشته شود و برای دیگران دبه منظور گردد؛ چنانچه اگر جماعتی نیز قاتل یک نفر باشند، هر چند می‌توان همه آنان را به قصاص آن یک تن کشت، اما باید برای دیگران دبه در نظر گرفت (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۵۳۸) و این بر اساس همان قانون مماثلت در مجازات‌ها است که از آیه یادشده دریافت می‌شود. در نتیجه، برابر این آیه می‌بایست افزون بر قصاص، دبه را نیز برای افراد باقی‌مانده در نظر گرفت.

۲.۲.۱. تفویت حقوق

مدعا در این استدلال آن است که جانی نسبت به هر یک از قربانیان خود جان کاملی از آنان را گرفته، به‌گونه‌ای که جان هر کدام از آنان مستقل بوده و ارتباطی با نفوس دیگر نداشته است. در این صورت طبیعی است که جانی برای هر یک از صاحبان خون به صورت مستقل حق قصاص را پدید آورده و به آنان اجازه داده است که بتوانند به‌تنهایی و بدون جلب نظر دیگران او را قصاص و حق خود را استیفا نمایند. از سوی دیگر با توجه به اینکه جانی مالک یک جان است، تنها می‌تواند در برابر یکی از آنان پاسخگو باشد و جان خود را در معرض قصاص همان یکی قرار دهد و نه دیگران؛ نتیجه آنکه جانی با قتل‌های متعدد، حقوق صاحبان خون (به جز یکی از آنان) را ضایع کرده، و با آگاهی از این امر که نسبت به همه نفوس تلف‌شده چیزی برای قصاص ندارد، فرصت قصاص را از آنان گرفته و باعث تفویت حقوق آنان شده است. آشکار است که در این صورت باید همه حقوق از دست رفته آنان را جبران کند که این کار نیز در کنار قصاص، با دبه قابل تأمین است. به دیگر سخن، از آنجا که جانی نفوس متعددی را تلف کرده است که در برابر هر یک از آن نفوس باید مماثل آن را که جان خود اوست بپردازد و باتوجه به اینکه وی مالک یک جان بیشتر نیست که آن را می‌تواند تنها در برابر یکی از آن نفوس قرار دهد، طبیعی است که نسبت به نفوس تلف‌شده دیگر، دادن مثل [جان] متعذر است، در نتیجه، طبق سنت اتلاف، در صورت تعذر مثل، باید بدل آن را که همان دبه است بپردازد (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۲۸۸-۲۸۷؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۲۶؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۳۱۷).

برخی فقها گفته‌اند: هرچند جانی نفوس مستقلی را تلف کرده، اما برابر قاعده «لایجینی الجانی اکثر من نفسه» شارع در برابر همه قتل‌هایش تنها یک جان را از او خواسته است و نه چیز دیگری، و از این رو، دیه ثابت نمی‌شود (همان). این سخن نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا قاعده یادشده آن‌گونه که گذشت، با چالش‌های بسیاری روبرو است که نمی‌تواند دیه را انکار، و صاحبان خون را از دستیابی به حقوق طبیعی خود محروم کند.

۳.۲.۱. حدیث لایبطل دم امری مسلم

این حدیث که گاهی به صورت «لایبطل» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۱۲-۱۰۹) و در برخی مصادر حدیثی به صورت «لایبطل...» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۶۷) و در منابع اهل سنت با ترکیب «لایحلم...» (بخاری، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۵۲۱؛ مسلم، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۶۶) آمده، و افزون بر آن در سطح گسترده‌ای نیز مورد استناد و استشهاد رسول خدا (ص) و امامان (ع) قرار گرفته، بیانگر آن است که خون مسلمان به هیچ‌روی هدر نمی‌رود، و اگر هم ریخته شد، بدون قصاص یا دیه رها نمی‌شود، از جمله در معتبره ابی‌بصیر که می‌گوید: از امام صادق (ع) نسبت به مردی که دیگری را به عمد کشته، آنگاه فرار کرده و از دسترس خارج شده است، پرسیدم، فرمود: «ان کان له مال اخذت الدیه من ماله، و آلا فمّن الاقرب فالاقرب، و ان لم یکن له قرابه اذاه الامام، فانه لا یبطل دم امری المسلم» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۰۳)؛ یعنی اگر برای او مالی است، دیه از مال او گرفته می‌شود، در غیر این صورت از نزدیکانش، و اگر فاقد خویشاوند است، امام آن را می‌پردازد، چراکه خون مسلمان باطل نمی‌شود.

هرچند این روایت در خصوص فرار قاتل است، اما این جمله پایانی امام که در مقام علت و به صورت قاعده‌ای فراگیر و کلی، هر گونه بطلان و هدر رفتگی خون مسلمان را مردود و نپذیرفتنی اعلام داشته، نشانگر آن است که هر حکم و داوری که نتیجه آن هدر رفتن خون مسلمان باشد، با این قاعده و حدیث در تضاد بوده، نمی‌توان با آن کنار آمد. از سویی این حقیقت در جای خود اثبات شده و به تأیید همگان رسیده است که در استناد به یک حدیث، عموم علت را باید معیار قرار داد و نه خصوص مورد را. بر این اساس در ماجرای قتل‌های

متعدد از سوی جانی واحد، باید گفت که اگر تنها به قصاص جانی بسنده شود- هرچند از جانب یکی از صاحبان خون- و دیگر صاحبان خون که از قصاص بازمانده‌اند، از دیه هم محروم گردند، باعث می‌شود که خون قربانیان جانی بدون دلیل ضایع شده، از بین برود و دست اولیای آنان از همه چیز کوتاه شود و این بر اساس تعلیل موجود در ذیل این حدیث پذیرفتنی نیست. از این رو، باید برای آن دسته از صاحبان خون که در قصاص مجرم نقش نداشته‌اند، دیه را جایگزین قصاص ساخت و آن را از اموال جانی باز ستاند (خوئی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۶۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۲۸۷؛ فیض، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۸).

۴.۲.۱. جمع بین حقین

در این استدلال از این زاویه به این دو نظریه پرداخته شده است که اگر در موضوع قتل‌های متعدد از سوی جانی واحد، قصاص بی‌دیه را برگزینیم، در این صورت تنها یکی از اولیای دم که جانی را قصاص کرده، به حق خود دست یافته است، ولی دیگر صاحبان خون از همه حقوق خویش، چه قصاص و یا دیه، محروم شده‌اند، اما در صورتی که برای افراد بازمانده از قصاص، دیه در نظر گرفته شود، نتیجه آن می‌شود که همه صاحبان خون تا اندازه‌ای به حقوق خود دست یافته باشند، زیرا برخی از آنان از قصاص استفاده نموده، شماری نیز به جای قصاص از دیه بهره‌مند شده‌اند؛ در این صورت جمع بین حقین صورت یافته است. بدیهی است در تعارض این دو دیدگاه، اولویت با گزینه‌ای است که بتواند جمع بین حقین را که با عدالت اسلامی سازگارتر و با روح و مزاق شریعت هماهنگ‌تر است، عملیاتی سازد و آن، نظریه ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص است (فیض، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۱۲۶؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۱۲۰). گفتنی است فقها در موارد بسیاری بر اساس جمع بین حقین فتوا داده‌اند؛ چنانچه در فرضی که جانی نخست دست کسی را بریده، آنگاه شخص دیگری را نیز کشته باشد، گفته‌اند: در آغاز دست جانی قطع می‌شود، آنگاه کشته می‌شود که به دلیل جمع بین حقین است (همان، ص ۳۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۲۶؛ سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۳۰۲) یا در مسئله تعذر مثل در مثلی، پرداخت قیمت را که مستلزم جمع بین حقین است پیشنهاد داده‌اند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۲۲۶).

۵.۲.۱. تعذر قصاص

همان‌گونه که گذشت، هرچند در قتل عمد در مرحله نخست قصاص تشریح شده است و نه دیه، و نیز آنجا که قصاص امکان‌پذیر است، ناگزیر می‌بایست از گزینه قصاص سود جست، اما پرسشی که در این باب مطرح شده این است که در صورتی که قصاص به هر دلیل ناممکن شد و شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که صاحبان خون نمی‌توانند از این حق شرعی خود استفاده کنند، آیا در این صورت همه حقوق آنان از بین می‌رود و یا اینکه قصاص به لحاظ تعذر آن منتفی می‌شود، اما دیه به دلیل امکان‌پذیر بودن آن جایگزین قصاص می‌گردد و اولیای دم می‌توانند از دیه بهره‌مند شوند؟ پاسخ این پرسش را در دو روایت زیر می‌توان یافت:

روایت نخست معتبره ابی‌بصیر از امام صادق (ع) است که می‌گوید: از آن حضرت از مردی که دیگری را به‌عمد کشته، آنگاه فرار کرده و از دسترس خارج شده است، پرسیدم، فرمود: اگر مالی دارد از مال وی، در غیر این صورت از نزدیکانش به ترتیب خویشاوندی گرفته می‌شود. اگر فاقد خویشاوند است، امام آن را می‌پردازد؛ چراکه خون مسلمان باطل نمی‌شود (حر عاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۰۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ کلینی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۳۶۵). روایت دوم صحیح ابن ابی نصر از امام جواد (ع) است که آن حضرت نسبت به مردی که دیگری را عمداً کشته و پس از فرار، مرده است، فرمود: «اگر مالی دارد، از مال وی، و در غیر این صورت از خویشاوندانش به ترتیب خویشاوندی دیه گرفته می‌شود» (همان). در این دو روایت به‌صراحت پرداخت دیه از مال قاتل تأکید و سفارش شده است.

هرچند این دو روایت در خصوص مرگ قاتل و فرار اوست، اما آشکار است که این دو عنوان هیچ‌گونه نقشی در حکم مورد نظر یعنی وجوب دیه نخواهد داشت، بلکه موضوع اصلی را باید در عدم دستیابی به قاتل و ناتوانی در قصاص وی جستجو نمود؛ زیرا جمله مشترکی که در هر دو حدیث مبنا و پایه اصلی حکم قرار گرفته و سؤال پرسشگر برگرفته از آن است، عبارت: «فلم یقدر علیه» است که بیانگر تعذر قصاص و ناممکن بودن آن است، و مرگ قاتل و فرار او هم که در صدر حدیث آمده است، هر دو برای نشان دادن این مفهوم و

بازتاب دادن آن به کار رفته‌اند. بر این اساس در تبیین مضمون و محتوای حدیث باید گفت: اینکه در این دو حدیث به جای قصاص، بر دیه تکیه شده، از آن نظر است که اولیای دم هیچ راهی برای دستیابی به قاتل نداشته و انجام قصاص برای آنان ناممکن بوده است؛ نتیجه آنکه هر جا قصاص ناممکن شد، به صورت طبیعی دیه جایگزین آن می‌شود، چه در فرض فرار یا مرگ قاتل، و یا هر حالت دیگری که قصاص را ناممکن سازد. بر همین اساس، در منابع دینی آنجا که قصاص را دست‌نیافتنی دیده‌اند، به جای آن دیه را نشان داده‌اند؛ از جمله درجایی که گروهی قاتل را فراری دهند (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۳۴)، یا اجنبی قاتل را از روی خطا از پا درآورد (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۱۶۲)، یا کسی که فاقد عضو مماثل است، عضو همانند دیگری را قطع کند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۳۹۶ و ۱۲۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۹۵؛ حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۳۱) یا هر کدام از مرد و زن عضو جنسی دیگری را جدا سازند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۲، ص ۳۸۷).

به علاوه، در هر جایی که انجام قصاص ناممکن باشد، مشمول اطلاعات ادله دیه نیز قرار می‌گیرد؛ از این رو، برابر این ادله هم، می‌توان دیه را ثابت و بی‌چون‌وچرا به‌شمار آورد (خوئی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۲۱۲). ایراد سندی هم در خصوص این دو حدیث ناپذیرفتنی است؛ چراکه این دو حدیث از سوی فقیهان پذیرفته شده و برابر مضمون آن فتوا داده‌اند و حتی اجماع نیز در حمایت آن شکل گرفته است (همان، ص ۱۵۴؛ طباطبایی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۱۴۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۶۶؛ راوندی، ۱۴۱۰، ج ۲۴، ص ۲۴۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷، ص ۳۵۰).

۲. تقویت نظریه ضرورت پرداخت دیه، افزون بر قصاص با شواهدی دیگر

گذشته از دلایلی که در تأیید نظریه دیه برشمردیم، شواهد دیگری را نیز در حمایت از این دیدگاه می‌توان برپا داشت که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱.۲. تأثیر منفی این حکم بر بازدارندگی و نامتناسب بودن جرم و مجازات

بدون تردید یکی از هدف‌های مؤثر در تشریح مجازات‌ها، نقش بازدارندگی آنها در ارتکاب جرم است. بدیهی است در صورتی که مجازاتی خاص فاقد این تأثیرگذاری باشد و یا

حتی مجرم را به ارتکاب جرم تشویق و ترغیب کند، باید در صائب بودن آن مجازات دچار تردید شد و به بازنگری در دلایل مثبت آن پرداخت. بر این اساس، در موضوع تعدد قتل و اکتفا به قصاص، اگر قاتل بداند که با قتل دوم و سوم چیزی بر مجازات او افزوده نمی‌شود، و مشکل مالی نیز برای خود و یا خویشاوندانش رخ نخواهد داد، ممکن است اقدام به قتل دیگران نموده، در تعرض به آنان گستاخ‌تر شود، و این مغایر با فلسفه مجازات‌های اسلامی است. از سویی، اصل بر تناسب جرم و مجازات است؛ در حالی که وقتی در برابر یک قتل اقدام به قصاص شود و در برابر چندین قتل نیز تنها به قصاص اکتفا شود، تناسبی بین جرم و مجازات وجود ندارد و برای اصلاح این مشکل باید میان این دو مسئله تفاوت گذاشت و تعدد قتل را موجب قصاص و دیه دانست.

۲.۲. مجازاتی سبک‌تر از خطا برای عمد

بدون تردید میان جرم عمد و خطا تفاوت آشکاری است؛ چراکه جرم عمد به لحاظ انگیزه‌های مجرمانه و نیت سوء مجرم به مراتب سنگین‌تر از جرم خطا است که فاقد سوءنیت بوده، بسیاری از ویژگی‌ها و پیامدهای عمد را نیز به‌همراه ندارد. از همین رو، جرم‌های عمدی و آگاهانه به همان میزان که انحراف و لغزش آن به لحاظ فاعلی عمیق‌تر و گسترده‌تر است، مجازات سنگین‌تری را نیز طلب می‌کند تا از تکرار جرم پیشگیری، و مایه عبرت دیگران شود. بر این اساس، در موضوع مورد گفتگو اگر تنها به قصاص جانی در برابر یکی از قربانیان اکتفا شود و برای اولیای دیگر قربانیان هیچ‌گونه دیه‌ای منظور نگردد، مستلزم آن است که مجازات قتل عمد به مراتب سبک‌تر از قتل خطا به‌شمار آید؛ زیرا در قتل خطا، حقوق همه قربانیان و جان‌باختگان رعایت شده و برای صیانت از خون آنان برای هر کدام دیه‌ای مستقل در نظر گرفته شده است؛ در حالی که در قتل عمد به‌جز برای یک تن از صاحبان خون که خود اقدام به قصاص نموده، برای دیگران هیچ حقی، چه قصاص و چه دیه، در نظر گرفته نشده است، و این نمی‌تواند با عدالت اسلامی و نیز بازدارندگی مجازات‌ها، سازگاری داشته باشد (علامه حلی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۲۸۷؛ شیرازی، ۱۴۰۹، ج ۸۹، ص ۱۴۱).

۳.۲. قاعده میسور و احتیاط

این قاعده نیز برگرفته از حدیث مشهوری از امام علی (ع) با این عنوان است: «المیسور لایسقط بالمعسور» (چیزی که انجام بخشی از آن آسان و ممکن است، به لحاظ دشوار بودن کل آن، ساقط نمی شود) (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۸) که می تواند مؤید «نظریه دیه افزون بر قصاص» باشد؛ زیرا مضمون آن به لحاظ اطلاق و گستره‌ای که از آن برخوردار است، نشان می دهد که در یک مرتب برخوردار از اجزا و شرایط، یا کلی بهره‌مند از افراد بی شمار و یا کم‌شمار، اگر انسان از انجام برخی افراد یا اجزا ناتوان گردید، باعث نمی شود تا بخش انجام یافتنی آن ساقط شده، از میان برود (مکارم، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۴). نتیجه آنکه اگر انجام قصاص برای برخی از صاحبان خون به دلیل اعمال آن از سوی برخی دیگر ممکن نشد، سبب نمی شود که آنان از دیه نیز همچون قصاص محروم شوند و همه حقوق خود را بر باد رفته ببینند، بلکه می بایست دیه را که میسور و انجام شدنی است، در اختیار آنان قرار داد و به دلیل دشواری قصاص از دیه روی برتافت.

ازسویی بر مبنای اصل احتیاط، اشتغال ذمه یقینی فراغت ذمه یقینی می خواهد و احتیاط در هر صورت پسندیده است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۳۴۹). درباره قاتلی که مرتکب چندین قتل شده است، یقین به اشتغال ذمه وجود دارد، و با توجه به اینکه قصاص و دیه حق الناس هستند، در چنین مواردی فراغت ذمه یقینی مستلزم آن است که گذشته از قصاص، دیه نیز برای دیگر مقتولان از قاتل گرفته شود.

نتیجه

شکی نیست که در مجازات‌های معین شرعی و حق الناس، اصل عدم تداخل جاری است و از طرفی قصاص مبتنی بر نصوص شرعی و بحث قصاص و تداخل آن، مختص شارع و مبتنی بر روایات و ادله فقهی است. اصل عدم تداخل تا جایی است که دلیلی برخلاف آن نباشد و تنها زمانی می توان حکم به تداخل داد که دلیل محکم و قابل استنادی در برابر آن باشد. در تعدد قتل نیز ادله محکمی برای تداخل ارائه نشده است؛ بنابراین باید به مقتضای آن عمل کرد. در قانون جدید نیز در بحث تعدد قتل، بیشتر مبنای اقوال فقهی مد نظر قرار

گرفته و بر مبنای آن حکم داده شده است. با توجه به توضیحاتی که درباره مستندات مطرح شد، نتایج زیر حاصل می‌شود:

نخست اینکه اگر همه اولیای دم خواهان قصاص باشند، بدون هیچ اختلافی قاتل قصاص می‌شود. اگر همگی قاتل را عفو کنند، با اتفاق نظر فقهای شیعه و سنی، قاتل آزاد می‌شود. اگر همگی خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل، دیه پرداخت می‌شود.

دوم اینکه اگر قاتل به پرداخت دیه رضایت ندهد یا برخی اولیای دم خواهان قصاص و گروهی خواهان دیه باشند، قاتل در برابر مقتول اول قصاص شده، حق دیگران به دیه تبدیل می‌شود و این حکم موجب حفظ حقوق اولیای دم و تناسب جرم و مجازات می‌شود. از سویی، قصاص حق الناس بوده و اصل در حق الناس مذاقه است؛ درحالی که اکتفا به قصاص جانی در فرض تعدد قتل مستلزم سقوط حق اولیای دم و از بین رفتن حق الناس است. از سوی دیگر، این حکم با ادله همخوانی بیشتری دارد و با عدم ابطال خون مسلمان و ضرورت صیانت از حقوق مردم نیز همسو است؛ پس در این صورت و طبق نص صریح قرآن که سلطه اولیای دم بر قاتل را ثابت می‌نماید و با توجه به ادله‌ای که در فرض فوت محل قصاص، دیه را لازم می‌داند، دیه ثابت می‌شود، مگر آنکه خلافش ثابت شود.

سوم اینکه اگر به هر دلیل اولیای مقتول اول از قصاص صرف نظر نموده، یا به گرفتن دیه رضایت دهند، این امر باعث محدود شدن اولیای مقتول دوم و سوم نخواهد شد؛ چراکه آنان در این صورت می‌توانند از حق قصاص خود استفاده نمایند، ضمن آنکه در صورت انجام قصاص از سوی یکی از اولیای دم و عدم امکان پرداخت دیه از سوی قاتل، دیگر اولیا می‌توانند دیه خود را از بیت‌المال دریافت نمایند و با توجه به مباحث مطرح شده، مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ قانون مجازات اسلامی نیازمند بازبینی و اصلاح است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹)، *کفایه الاصول*، قم: مؤسسه آل البيت.
۳. اردبیلی، احمد (۱۳۷۸)، *زبدہ البیان فی براهین احکام القرآن*، قم: انتشارات مؤمنین.
۴. اردبیلی، احمد (۱۴۱۴)، *مجمع الفائدة والبرهان*، ج ۱۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۳)، *حقوق جزای عمومی*، ج ۳، چاپ چهارم، تهران: میزان.
۶. ابن ابی جمهور، محمد بن علی (۱۴۰۳)، *عوالی اللئالی*، ج ۳ و ۴، قم: مطبعه سید الشهداء.
۷. ابن ادریس حلی، احمد، (۱۴۱۱)، *السرائر*، ج ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۸. ابن براج، عبدالعزیز (۱۴۰۶)، *المهذب*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۹. ابن حنبل، احمد (بی تا)، *مسند امام احمد بن حنبل*، ج ۳، بیروت: دارالاحیاء التراث.
۱۰. ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۲۸)، *بدایه المجتهد و نهایه المقتصد*، ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۱. ابن فهد حلی (۱۴۱۲)، *المهذب البارع*، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. ابن ماجه، محمد بن یزید (۱۳۹۵)، *سنن*، ج ۲، دار احیاء التراث الوبی.
۱۳. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸)، *کتاب المکاسب*، ج ۳، قم: مجمع الفکر اسلامی.
۱۴. ابو حنیفه، نعمان بن محمد تقیمی (۱۳۸۳)، *دعائم الاسلام*، ج ۲، دار المعارف.
۱۵. ابی الصلاح حلبی، تقی‌الدین (۱۴۳۰)، *الکافی فی الفقه*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴)، *صحیح بخاری*، ج ۶، ج ۱، بیروت: دار بن کنیر- الیمامة.
۱۷. جزیری، عبدالرحمن (۱۴۲۰)، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، ج ۵، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، *وسائل الشیعه*، ج ۱۹، بیروت: دار احیاء التراث الوبی.
۱۹. خمینی، روح اله (۱۴۲۴)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۰. خوانساری، احمد (۱۳۶۴)، *جامع المدارک*، ج ۷، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۱. خوئی، سید ابو القاسم (۱۴۲۸)، *مبانی تکمله المنهاج*، ج ۲، قم: مؤسسه احیاء آثار امام.
۲۲. راوندی، سعید (۱۴۱۰)، *فقه القرآن (سلسله الینابیع الفقهیه)*، ج ۲۴، بیروت: دار التراث.
۲۳. زهیلی، وهبه (۱۴۲۵)، *الفقه الاسلامی و ادله*، ج ۷، دمشق: دار الفکر.

۲۴. سبزواری، عبدالعلی (۱۴۱۷)، *مهذب الاحکام*، ج ۲۸، قم: مؤسسه المنار.
۲۵. سید سابق (۱۴۱۶)، *فقه السنه*، ج ۳، بیروت - قاهره: دار الجیل - الفتح الادعام الوبی.
۲۶. سید مرتضی، علی بن الحسین (۱۴۱۵)، *الانتصار*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۷. شهیدثانی، زین الدین (بی تا)، *الروضه البهیة*، ج ۱۰، بیروت: مؤسسه علمی مطبوعات.
۲۸. _____ (۱۴۱۳)، *مسالك الافهام*، ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۹. شیخ طوسی، محمد بن الحسن (بی تا)، *التبیان*، ج ۶، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۳۰. _____ (۱۴۲۹)، *الخلاف*، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۱. _____ (بی تا)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۷، بی جا: المکتبه المرتضویه.
۳۲. _____ (۱۳۹۰)، *النهایه*، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۳. _____ (۱۳۹۰)، *تهذیب الاحکام*، ج ۱۰، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۴. شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۳۰)، *المقنعه*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۵. شیرازی، محمد (۱۴۰۹)، *الفقه*، ج ۸۹، بیروت: دار العلوم.
۳۶. طباطبایی، علی (۱۴۲۰)، *ریاض المسائل*، ج ۱۴، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵)، *مجمع البیان*، ج ۶، بیروت: مؤسسه علمی مطبوعات.
۳۸. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰)، *ارشاد الازدهان*، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۹. _____ (۱۴۱۳)، *قواعد الاحکام*، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۰. _____ (۱۴۱۵)، *مختلف الشیعه*، ج ۹، قم: مکتب الاعلام.
۴۱. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۷)، *تفصیل الشریعه (کتاب القصاص)*، قم: مرکز فقه الاثمه الاطهار (ع).
۴۲. فاضل مقداد (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع*، ج ۴، قم: نشر مکتبه آیه الله المرعشی.

۴۳. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶)، *کشف اللتام*، ج ۱۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴۴. فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۹)، *ایضاح الفوائد*، ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴۵. فیاض، محمد اسحاق (بی تا)، *محاضرات فی اصول الفقه*، ج ۵، قم: دار الکتب العلمیه.
۴۶. فیض، محمد حسن (۱۴۰۱)، *مفاتیح الشرایع*، ج ۲، قم: مجمع الزخائر الاسلامیه.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱)، *الکافی*، ج ۷، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۴۸. محقق حلّی، جعفر بن الحسن، *المختصر النافع*، قم: مکتبه المصطفوی.
۴۹. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۲۵)، *شرایع الاسلام*، ج ۴، بیروت: دارالقاری.
۵۰. مسلم بن حجاج (۱۴۱۵)، *صحیح مسلم*، ج ۱۱، بیروت: دار المعرفه.
۵۱. مظفر، محمد رضا (۱۳۶۸)، *اصول الفقه*، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷)، *القواعد الفقهیه*، ج ۱، قم: مؤسسه امام علی (ع).
۵۳. نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱)، *جواهر الکلام*، ج ۴۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی. نسایی، احمد بن شعیب (۱۴۱۶). *سنن نسایی*، ج ۸، بیروت: دارالکتب العلمیه.